

گفتمان چپ در ایران

-
- سرشناسه: احمدی، محمدعلی، ۱۳۵۷ -
عنوان و نام پدیدآور: گفتمان چپ در ایران (دوره قاجار و پهلوی اول) / محمدعلی احمدی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۴۰۶ ص: مصور.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۳۶۳-۹
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه
- موضوع: ارانی، تقی، ۱۲۸۱-۱۳۱۸.
موضوع: حزب اجتماعیون عامیون ایران
موضوع: Hizb Ejtemaiyun Amiyun Iran
موضوع: حزب سوسیالیست ایران
موضوع: حزب کمونیست ایران
موضوع: Communist party of Iran
موضوع: حزب توده ایران
موضوع: Hezb Tudeh Iran
موضوع: گروه‌های چپ - ایران - تاریخ - قرن ۱۳-۱۴ ق.
موضوع: Left-wing extremists -- Iran -- History -- 19-20th century
موضوع: کمونیسم - ایران - تاریخ
موضوع: Communism -- Iran -- History
موضوع: سوسیالیسم - ایران - تاریخ
موضوع: Socialism -- Iran -- History
موضوع: ایران - تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق. - سیاست و حکومت
موضوع: Iran -- History -- Qajars, 1779-1925 -- Politics and government
موضوع: ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۲۰ - سیاست و حکومت
موضوع: Iran -- History -- Pahlavi, 1925-1941 -- Politics and government
رده‌بندی کنگره: DSR ۱۴۹۹/گ ۷ ۱۳۹۶ الف ۳
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۲۰۴۵۲
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۸۰۰۴۵۱
-

گفتمان چپ در ایران (دوره قاجار و پهلوی اول)

محمدعلی احمدی





انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

محمدعلی احمدی

گفتمان چپ در ایران

(دوره قاجار و پهلوی اول)

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹ - ۳۶۳ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 363 - 9

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۲۸۰۰۰ تومان

فهرست

مقدمه.....	۹
۱. بسترهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران در دوره قاجار و پهلوی اول.....	۱۵
واپس ماندگی سیاسی.....	۱۵
نگاهی به دگرگونی‌های اجتماعی ایران در سده‌های سیزدهم و چهاردهم ه.ش.....	۲۵
از فقر و وابستگی اقتصادی تا اقتصاد دولتی.....	۴۱
۲. نفوذ اندیشه‌های سوسیالیستی به ایران و شکل‌گیری گفتمان سوسیال‌دموکراتیک.....	۵۷
مهاجرت به روسیه و ماورای قفقاز و شکل‌گیری اجتماعیون عامیون.....	۵۸
گروه‌های سوسیال‌دموکرات ارمنی.....	۹۷
حزب دموکرات ایران.....	۱۰۵
گسترش گفتمان سوسیالیستی و مارکسیستی.....	۱۲۲
گفتمان سازمان‌ها و گروه‌های سوسیال‌دموکرات و اندیشه حاکم بر آن‌ها.....	۱۲۸

۳. برآمدن کمونیسم در ایران و سیر تحول گفتمان حزب کمونیست

ایران.....	۱۶۷
انقلاب اکتبر و مسئله صدور انقلاب به شرق.....	۱۶۷
نقش آفرینی حزب عدالت.....	۱۷۹
علنی شدن فعالیت حزب عدالت در ایران.....	۱۸۹
برگزاری اولین کنگره حزب عدالت در ایران.....	۱۹۶
کمونیست‌ها در مصدر قدرت.....	۲۰۳
کنگره ملل شرق.....	۲۰۷
تعدیل در برنامه‌های حزب کمونیست ایران.....	۲۱۰
مرامنامه و نظامنامه حزب کمونیست ایران.....	۲۱۵
فعالیت حزب کمونیست ایران در راستای اهداف تعیین شده.....	۲۲۰
دومین کنگره حزب کمونیست ایران.....	۲۲۸
۴. ارانی و فصلی جدید در گفتمان چپ ایران.....	۲۴۳
زندگی در آلمان و گرایش به مارکسیسم.....	۲۴۴
ایدئولوژی و برنامه فرقه جمهوری انقلابی ایران.....	۲۶۰
بازگشت ارانی به ایران و انتشار مجله دنیا.....	۲۷۲
گفتمان دنیا.....	۲۹۰
ارانی و ناسیونالیسم.....	۳۲۳
پنجاه و سه نفر.....	۳۴۰
نتیجه‌گیری.....	۳۶۳
چند برگ سند.....	۳۶۹
نامه اجتماعيون عاميون — غره ذی‌الحجه ۱۳۲۸ ه. ق.....	۳۷۲
اعلامیه اجتماعيون عاميون — ۱۳۲۹ ه. ق.....	۳۷۵

- نامۀ اجتماعیون عامیون به مجلس — ۳ شوال ۱۳۲۹ ه. ق. ۳۷۸
بخشی از متن روزنامۀ مجاهد [تبریز]، سال اول، شماره ۳،
- ۲۲ شعبان ۱۳۲۵ ه. ق. ۳۸۲
بخشی از متن روزنامۀ مجاهد [تبریز]، سال اول، شماره ۹،
- ۱۵ رمضان ۱۳۲۵ ه. ق. ۳۸۵
- مramنامۀ فرقه [سوسیالیست ایران] ۱۲۹۹ شمسی. ۳۸۶
- منابع و مأخذ. ۳۸۹
- نمایه. ۳۹۷

مقدمه

جنبش و گفتمان چپ در ایران ابتدا نه در تقابل با سرمایه‌داری، بلکه در مقابل فئودالیسم و در حمایت از کارگران بخش‌های غیرصنعتی شکل گرفت، زیرا اساساً نه نظام سرمایه‌داری شکل گرفته بود و نه طبقه کارگر صنعتی. جامعه ایران پیش از این و در طی قرن‌ها، جنبش ضد فئودالی را به نمایندگی مزدکیان، خرم‌دینان، شیعیان و ... تجربه کرده بود. جنبش جدید که در امتداد گذشته تاریخی خود و با سیمای دیگری ظهور کرده بود، ایدئولوژی خود را وامدار اندیشه مدرن غرب بود. بدین ترتیب بسترهای تاریخی، پیش‌زمینه‌های مورد اقبال قرار گرفتن سوسیالیسم را فراهم گردانید و جنبشی پا به عرصه سیاسی ایران نهاد که در سیر تکاملی خود به استقرار سوسیالیسم می‌اندیشید. تغییر ماهیت فئودالیت در ایران، در قرن سیزدهم ه.ش، یکی از عوامل مؤثر در چگونگی طرح گفتمان اولیه چپ بود.

نخستین بارقه‌های اندیشه سوسیالیستی در آثار برخی روشنفکران صدر مشروطه از جمله میرزا آقاخان کرمانی و طالبوف تبریزی نمایان شد، اما این نه به معنای شکل‌گیری یک جریان و نه طرح یک گفتمان بود. صحبت از سوسیالیسم در مکتوبات سیاسی این دوره تنها در حد مترقی دانستن یک اندیشه بود و نه بیشتر. در کنار محدود بودن چنین آثاری در ادبیات سیاسی ایران و مخاطبان آن‌ها در جامعه کم‌سواد ایران، نویسندگان آن‌ها نیز اعتقاد به پیروی مطلق از سوسیالیسم نداشتند، بنابراین قویاً به کار نظری گسترده در این زمینه نپرداختند. به علاوه خود این روشنفکران نیز شناخت کامل و جامعی از سوسیالیسم نداشتند تا بتوانند گفتمانی حول آن شکل

دهند. جنبش سوسیال‌دموکرات در روسیه و اروپای غربی ایرانیان را از وجود سوسیالیسم آگاه ساخته بود، اما این آگاهی هنوز به شکل‌گیری یک جریان نینجامیده بود که با تعلق خاطر زمینه‌های طرح و گسترش نوعی گفتمان را فراهم آورد.

پایه‌های نخستین ایجاد و گسترش گفتمان سوسیالیستی و مارکسیستی در ایران تنها پس از ظهور گروه‌ها و احزاب سوسیال‌دموکرات بنیان نهاده شد. آشنایی اولیه ایرانیان با اندیشه مارکسیستی با فعال شدن گروه‌ها و احزاب سوسیال‌دموکرات، اگرچه محدود، آغاز شد و شکل‌گیری این جریان به طرح گفتمان اولیه چپ در ایران انجامید. این گفتمان از دو طریق نفوذ خود را آغاز کرد: ۱. آمیختگی اندیشه سوسیالیستی با برنامه‌های حزبی و تشکیلاتی ۲. ترویج تئوریک این اندیشه از طریق مطبوعات حزبی و مکتوبات ایدئولوژیک. گفتمان اولیه چپ در ایران را می‌توان حاصل طرح مبانی برخاسته از سوسیالیسم در برنامه‌های حزبی «اجتماعیون عامیون» و «حزب دموکرات ایران» و همچنین انتشار مطالبی درباره سوسیالیسم و مارکسیسم در مطبوعات و مکتوبات حزبی توسط گروه‌های سوسیال‌دموکرات ارمنی مستقر در تبریز و گیلان و به‌ویژه حزب دموکرات ایران دانست.

گفتمان چپ پس از این به عنوان یکی از گفتمان‌های رقیب پا به عرصه سیاسی ایران نهاد. این گفتمان با تأسیس «حزب عدالت» در قفقاز رگه‌های ایدئولوژیک بیشتری یافت و در حالی که ابتدا در چهارچوب تفکر سوسیال‌دموکرات مطرح شد، بعد از انقلاب اکتبر و مستقر شدن بلشویک‌ها در روسیه، رنگ کمونیستی به خود گرفت. حزب عدالت به «حزب کمونیست ایران» تغییر نام داد و تداوم‌بخش این گفتمان در چهارچوب مارکسیستی-لنینیستی شد. با زوال حزب کمونیست ایران و ممنوعیت فعالیت و تبلیغ کلیه سازمان‌های اشتراکی، در پی تصویب قانون «مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال ایران» در سال ۱۳۱۰ ه.ش، طرح گفتمان چپ از طریق برنامه‌ها و مطبوعات حزبی متوقف شد. گفتمان چپ ایران در این مقطع به ابتکار تقی ارانی نه در چهارچوب فعالیت حزبی، بلکه از طریق انتشار مجله دنیا و پایه‌گذاری یک محفل روشنفکری ادامه حیات داد. گفتمان چپ در این مقطع سعی در ترویج نگاه علمی و نه حزبی به مارکسیسم، آن هم به اқشار تحصیلکرده و روشنفکر داشت.

به طور کلی می‌توان گفت که نوع گفتمان چپ در ایران حاصل دیالکتیک عوامل

متعدد خارجی و داخلی بود. ورود اندیشه‌های مدرن به ایران از جمله اندیشهٔ چپ در دورهٔ قاجار و در پی برخورد ایرانیان با دنیای غرب صورت پذیرفت. تفکرات مارکس زمینه‌ساز شکل‌گیری مکتبی شد که بُعدی جهانی به خود گرفت. این مکتب حتی از خود مارکس هم فراتر رفت و به یکی از جریان‌های تأثیرگذار در قرن چهاردهم ه. ش بدل گردید. ایدئولوژی چپ در سطح جهانی، رویکردها و جریان‌های مختلفی را شامل می‌شد که هر یک با اصول و راهکارهای مربوط به خود در پی تحقق اهداف آرمانی خویش در تقابل با جهان سرمایه‌داری بودند. میزان نفوذ هر یک از این جریان‌ها بر اندیشهٔ چپ در ایران تلقی غالب از این ایدئولوژی را سبب گردیده و تأثیرات عمیقی در نوع‌گفتمان چپ ایرانی داشته است. در واقع غلبهٔ هر یک از این جریان‌ها بر دیگری در نفوذ بر اندیشهٔ چپ در ایران در هر مقطع باعث شده گفتمان آن جریان به محور اصلی گفتمان چپ ایرانی در آن دوره تبدیل گردد. مهم‌ترین جریان‌های رقیب در میدان نفوذ به ایران، مکاتب چپ روسیه و اروپای غربی بودند. به طور کلی نوع‌گفتمان چپ در ایران در اغلب موارد نموداری از اثربخشی این دو مکتب بوده است. غلبه بر نفوذ در عواملی چون تحولات جهانی چپ، میزان و کیفیت مهاجرت ایرانیان به مناطق تحت نفوذ هر یک از این جریان‌ها، کیفیت و عملکرد نمایندگان فکری آنان در ایران، نزدیکی جغرافیایی و عواملی از این دست ریشه داشت. تحت تأثیر این عوامل دو رویکرد چپ در ایران به وجود آمد که نظام فکری و سازمانی خود را با الگوبرداری از متفکران و احزاب وابسته به هر یک از این جریان‌ها تطبیق می‌دادند. چون میزان نفوذ مکاتب خارجی تحت تأثیر عواملی که بر شمردیم تغییر می‌یافت، به تبع آن در هر مقطع یکی از این رویکردها بر دیگری پیشی می‌گرفت و به تلقی غالب در اندیشهٔ چپ ایران تبدیل می‌شد. علاوه بر این اندیشه‌ای که در قالب مکتب مارکسیسم به ایران راه یافته بود، به سبب برون‌زا بودنش در تطابق کامل با بسترهای موجود در جامعهٔ ایران قرار نداشت، بنابراین دست‌نخورده باقی نمی‌ماند و خواسته یا ناخواسته دچار تغییراتی می‌شد. از سوی دیگر، برخی از مبانی این اندیشه نه تنها در تطابق با فرهنگ و سیاست ایران نبود، بلکه مستقیماً در مقابل آن قرار می‌گرفت، از این رو لازم بود تعدیلاتی در کاربرد آن‌ها صورت پذیرد. در این راستا حتی برخی صاحب‌نظران و متعلقین جریان چپ ایران برای بومی کردن این اندیشه تلاش کردند و مبانی جدیدی ابداع کردند که در پاره‌ای از

موارد جمع ضمیمه بود. اثربخشی عوامل داخلی تنها به این محدود نمی‌ماند و بر میزان نفوذ مکاتب خارجی رقیب نیز تأثیر داشت. برخی از این عوامل عبارت بودند از: اختناق سیاسی که بیشتر مهاجرت دگراندیشان و فعالان سیاسی را موجب می‌گردید، ناتوانی اقتصادی که طیف‌های مختلف نیروی کار به‌خصوص کارگران آسیب‌دیده را مجبور به مهاجرت می‌کرد، باز شدن فضای سیاسی که امکان عملی فعالیت نمایندگان فکری جریان‌های خارجی را ممکن می‌ساخت و توجه به آموزش مدرن و اعزام محصلان که نخبگان و تحصیلکردگان ایرانی را در فضای فکری روسیه و اروپای غربی قرار می‌داد.

اندیشه چپ به طور عمده تحت تأثیر مکتب چپ روسیه به ایران نفوذ کرد، بنابراین خط غالب گفت‌وگو چپ ایران تا مدت‌ها متأثر از این مکتب باقی ماند. بسیاری از رهبران و نخبگان فکری این جریان در روسیه و قفقاز جذب اندیشه چپ شدند و طبیعتاً تلقی آن‌ها از این ایدئولوژی نیز همانی بود که در این کشور رواج داشت. اندیشه چپ پس از ورود به ایران غالباً در چهارچوب اهداف سازمانی مطرح شد. فعالیت‌های نظری نخبگان این جریان نیز به طور عمده در ابعاد سازمانی و بحث و بررسی در مورد استراتژی و برنامه‌های تشکیلاتی صورت پذیرفت. مهم‌ترین نمایندگان طرح این گفت‌وگو تربیت‌یافتگان مکتب روسی مارکسیسم بودند و همان مبانی را در ترویج این اندیشه در ایران به کار گرفتند. اما با ممنوعیت تبلیغ و فعالیت سازمان‌های اشتراکی، در حالی که فعالیت‌های سازمانی جنبش چپ در ایران به تعطیلی می‌گرایید، ظهور تقی ارانی فصل جدیدی در نوع گفت‌وگو این جریان گشود. اولین تلاش‌های جدی نظری در زمینه شناخت مستقل و علمی ایدئولوژی مارکسیسم را او آغاز کرد؛ تلاشی که به خط اصلی گفت‌وگو چپ ایران در این دوره تبدیل شد. تلاش‌های او در رویکرد علمی و مستقل به مارکسیسم، تلقی جدیدی از این ایدئولوژی را در گفت‌وگو چپ این دوره سبب گردید که در صدد بود راهی جدای آنچه کمونیسم روسی در آن مقطع (استالینیسم) ترویج می‌کرد بییابد. جریانی که او در چپ ایران بنیان نهاد، جریانی روشنفکری بود که فعالان مؤثر آن برخلاف گذشته اغلب از افرادی تشکیل می‌شد که فضای سیاسی اروپای غربی را تجربه کرده بودند.

توضیح این نکته لازم است که طرح اولیه این نوشتار پایان‌نامه نگارنده بوده که

سزاوار است در این جا از راهنمایی‌ها و کمک‌های استادان گرانقدر دکتر صادق زیباکلام و دکتر عبدالرحمن عالم کمال تشکر را داشته باشم.

در این نوشتار تلاش کرده‌ام گفتمان مورد بحث را بر اساس رجوع به اسناد دست‌اول استخراج کنم. برخی از این اسناد را قبلاً دیگر پژوهشگران محترم در آثار خود آورده‌اند و چند سند را نیز نگارنده برای نخستین بار در این نوشتار به چاپ می‌رساند. از جمله این اسناد دو شماره از روزنامه مجاهد، یک اعلامیه از حزب «اجتماعیون عامیون»، چند نامه از همین حزب یا در ارتباط با آن و یک مرامنامه از «حزب سوسیالیست ایران» است. از روزنامه مجاهدگویا تنها پنج شماره در رشت و بیست و دو شماره در تبریز انتشار یافته است. ادوارد براون در جلد سوم کتاب تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت می‌نویسد که شماره‌های اول و چهارم روزنامه مجاهد رشت را در اختیار داشته است. خسرو شاکری نیز علاوه بر این دو شماره از مجاهد رشت، شماره‌های اول، بیستم، یکم و بیست و دوم از مجاهد تبریز را در مجموعه «اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال‌دموکراسی و کمونیستی ایران» منتشر کرده است. علاوه بر شماره‌هایی که براون در اختیار داشته و شاکری منتشر کرده، شماره‌های سوم و نهم مجاهد تبریز نیز در همین کتاب به چاپ می‌رسند. یک اعلامیه و چند نامه از اجتماعیون عامیون یا در ارتباط با آن به دست آمده که نشان از نوع دغدغه‌های تشکیلاتی این سازمان دارند. مرامنامه حزب سوسیالیست ایران که تاریخ ۱۲۹۹ ه.ش بر آن درج شده نیز در پنج صفحه و با امضای «فرقه سوسیالیست ایران - ۱۳۳۹ - طهران» در اختیار نگارنده بوده، که اهداف سازمانی این حزب از آن استخراج شده و به صورت کامل در این مجال انتشار می‌یابد.

بسترهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران در دوره قاجار و پهلوی اول

واپس ماندگی سیاسی

اساسی که صفویه از آغاز قرن دهم ه.ش در حکمرانی ایران نهاد تا آغاز دوره مشروطیت برقرار بود. روش اداره کشور، تقسیمات اداری و فراهم آوردن سپاه بسیار عقب مانده بود. در واقع ایران حکومت ملوک الطوائفی داشت.^۱ نظام سیاسی ایران در دوره قاجار نظامی مبتنی بر سازوکار ایلیاتی بود.^۲ دیوانسالاری دولتی بسیار محدود بود و تنها در اواخر حکومت این سلسله اندکی رو به گسترش نهاد. هدف اصلی دیوانسالاری حکومت جمع آوری مالیات و از جمله حقوق گمرکی بود و کاربرد اصلی مبالغ جمع آوری شده نیز تأمین بنیه مالی و بودجه مؤدیان مالیاتی و دربارهای ایالتی و مرکزی به خصوص شخص شاه و اطرافیانش در تهران بود. کارهای عام المنفعه ابتدایی نظیر ساختن جاده‌ها، مدارس و ... به ندرت انجام می‌گرفت.^۳ ایران سپاه دائمی و موظف نداشت. جنگجویان فقط هنگام جنگ و

۱. سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر (تهران: بنیاد، ۱۳۴۴)، ص ۷۲.
 ۲. جین رالف گارثویت، تاریخ سیاسی ایران، ترجمه غلامرضا علی‌بابایی (تهران: اختران، ۱۳۸۵)، ص ۳۳۹.
 ۳. نیکی آر کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی (تهران: قلم، ۱۳۷۷)، ص ۵۸.

بروز خطر جمع‌آوری و متمرکز می‌شدند، که برای این کار بودجه و اعتباری وجود نداشت و هزینه نگهداری این دستجات نیز از طریق مصادره تأمین می‌شد. تعداد لشکریانی که ممکن بود به این ترتیب جمع‌آوری شوند از یکصد و بیست‌هزار تن نمی‌گذشت.^۱ لشکریان ایران در ابتدای حکومت قاجار لباس متحدالشکل مخصوصی نداشتند. بخشی از سپاه هنوز تیر و کمان داشتند و افراد سواره‌نظام در جنگ نظام خاصی نداشتند.^۲ در دوران به قدرت رسیدن پهلوی اول بود که ایران از ارتش مدرن برخوردار شد.

استبداد و خودکامگی در لایه‌های هرم قدرت، در کنار نبود اقتدار مرکزی، ویژگی نظام سیاسی ایران در دوره حکومت قاجار بود. در این دوره نیروهای متعددی در ساختار قدرت وجود داشتند که حوزه اقتدارشان گاهی در یکدیگر تداخل می‌کرد. قوی‌ترین گروه منفرد حاکم معمولاً دربار بود که در رأس آن شاه قرار داشت و از گروه‌های بزرگی از اقوام سلطنتی تشکیل می‌شد.^۳ درباریان، به‌نحوی، مهم‌ترین بازیگران این ساختار محسوب می‌شدند. دربار از شاه، صدراعظم، شاهزادگان و در رأس آن‌ها ولیعهد، دیوانسالاران و زنان شاه تشکیل می‌شد. شاه در رأس دربار بود و هسته مرکزی قدرت سیاسی محسوب می‌شد. در نظام سیاسی ایران در این دوره، پادشاه اصولاً فعال مایشاء و تصمیماتش نقض‌ناپذیر بود و حق سلب مالکیت از رعایا و حق حیات و مرگ آنان را در دست داشت.^۴ می‌توان چنین گفت که در ایران عصر قاجار دولت و سلطنت مقولاتی تفکیک‌ناپذیر بودند. صدراعظم تنها کسی بود که حق داشت همیشه به حضور پادشاه برود یا به او مستقیماً نامه بنویسد و در امور کشور اظهار نظر کند. در واقع می‌توان گفت که سمت اصلی و حقیقی صدراعظم تا زمانی که به تقلید از غرب هیئت وزیران در ایران شکل گرفت، وزارت دربار بوده است.^۵ علی‌رغم قدرت نامحدود شاه در ایران عصر قاجار، نبود بوروکراسی متمرکز تسلط پادشاهان را بر تمامی نقاط کشور با دشواری مواجه می‌ساخت. شاهان قاجار

۱. علی اکبر بینا، تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۷)، ص ۷۴.

۲. نفیسی، همان، صص ۲۶۱-۲۶۲.

۳. کدی، همان، ص ۵۴.

۴. بینا، همان، ص ۷۰.

۵. علی اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهاردهم (تهران:

زریاب، ۱۳۷۹)، ص ۳۳۹.

ظل‌الله‌هایی بودند که حوزه اقتدارشان فقط به پایتخت محدود می‌شد.^۱ قاجاریان بدون امنیت و توان نظامی و ثبات اداری و با مشروعیت ایدئولوژیک ناچیز فقط با توسل به دو نوع سیاست مکمل در قدرت باقی می‌ماندند: عقب‌نشینی هنگام رویارویی با مخالفان خطرناک و، مهم‌تر از این، دستکاری و تحریک اختلافات گروهی در جامعه‌ای چندپاره و متفرق (سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن).^۲

حکام ایالات و ولایات نیز اغلب از بین شاهزادگان منصوب می‌شدند. شاهزادگان قاجار به موجب اختیاراتی که داشتند استبدادی شدیدتر از خود شاه بر مردم تحت فرمان خود روا می‌داشتند. بین شاهزادگان و شاه رابطه‌ای دوسویه در حفظ قدرت برقرار بود. فرمانروایی شاهزادگان بر ایالات و ولایات باعث تحکیم پایه‌های سلطنت قاجاریه می‌شد و از سوی دیگر تداوم قدرت ایشان منوط به حفظ سلطنت شاه بود. برخی از این شاهزادگان به قدری بی‌کفایت و ناپخته بودند که گهگاه حتی بر سر قلمرو فرمانروایی خویش با یکدیگر نزاع می‌کردند.^۳

برخی زنان درباری نیز از نفوذ سیاسی چشمگیری برخوردار بودند. در این میان ملکه مادر و همسر یا همسران سوگلی شاه نفوذ فراوان داشتند. مثلاً مهدعلیا همسر محمدشاه از نفوذ زیادی برخوردار بود به گونه‌ای که شاه توصیه‌های او را می‌پذیرفت و به خواسته او ترتیب اثر می‌داد. نفوذ مهدعلیا بر فرزندش ناصرالدین‌شاه نیز بسیار بود؛ قتل امیرکبیر نتیجه کینه‌توزی‌های مهدعلیا و تحریک ناصرالدین‌شاه برای انجام دادن این کار بود. برخی نوشته‌های این دوره حاکی از نفوذ عده‌ای از زنان درباری در امور سیاسی و تصمیمات پادشاهان قاجار است.

گروه نافذ دیگر در ساختار قدرت، ایلات و قبایل بودند. در اوایل قرن سیزدهم ه. ش حدود نیمی از جمعیت ایران را قبایل کوچ‌نشین تشکیل می‌دادند.

۱. یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی (تهران: نی، ۱۳۷۷)، ص ۵۲. همچنین ر. ک به محمدعلی کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار (تهران: مرکز، ۱۳۸۰)، صص ۲۵-۲۷.

۲. شرح مفصل این موضوع در آبراهامیان، «استبداد شرقی در ایران عصر قاجار»، مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسیانی (تهران: شیرازه، ۱۳۷۶)، صص ۱-۵۵.

۳. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد اول (تهران: علمی، ۱۳۲۴)، ص ۴۰.

عدم تمرکز قدرت حکومتی باعث می‌شد تا این قبایل نیمه‌مختار در کنار قبایل یکجانشین بر نظام سیاسی ایران تأثیرگذار باشند. یکی از دلایل اصلی نقش‌آفرینی و اهمیت قبایل و در رأس آن‌ها رئیس قبیله در پهنه سیاست دوران قاجار، تأمین نیروی نظامی لازم در هنگام مواجهه با مهاجمان بود. نبود ارتش منظم و دایمی باعث می‌شد حکومت برای تأمین نیروی نظامی به این قبایل نیازمند باشد. این قبایل ممکن بود از اقوام فارس یا غیرفارس باشند که به زبان‌های مختلف سخن می‌گفتند و از مذاهب متفاوتی پیروی می‌کردند. در این بین قبایلی بودند که تمایل به خودمختاری داشتند و گهگاهی دست به شورش می‌زدند.

از دیگر گروه‌های تأثیرگذار بر قدرت سیاسی می‌توان به روحانیون اشاره کرد. روحانیون از حیث رابطه با قدرت به دو دسته تقسیم می‌شدند: دسته‌ای از آن‌ها وابسته به دربار بودند که عده معدودتری را تشکیل می‌دادند، و عده بیشتری از آن‌ها که استقلال خویش را حفظ کرده بودند. دسته اول را قاجارها به مقام ائمه جمعه شهرها یا در برخی موارد در مناصب قضایی منصوب می‌کردند، بنابراین دربار بر آن‌ها کنترل داشت. در مقابل، دسته دوم روحانیونی بودند که در رأس آن‌ها مجتهدان تراز اول قرار داشتند و پیوندی با دربار نداشتند. روحانیون وابسته به دربار مستقیماً در ساختار قدرت شرکت داشتند، اما از آن‌جا که روحانیون مستقل از جایگاه بالاتری در سلسله مراتب روحانیت و پایگاه اجتماعی گسترده‌تری در جامعه برخوردار بودند، طبعاً می‌توانستند تأثیرگذاری بیشتری بر قدرت سیاسی داشته باشند. نفوذ سیاسی نهاد روحانیت ریشه در عوامل متعددی داشت. جمع‌آوری وجوهات شرعی و اوقاف بنیه مالی مناسبی برای روحانیون فراهم می‌آورد، بنابراین نهاد روحانیت از نظر مالی و اقتصادی نهادی خودکفا و مستقل بود. در این بین برخی از ایشان که ملاًک یا تاجر بودند از بنیه مالی قوی‌تری برخوردار می‌شدند. اگرچه توزیع درآمد بین آن‌ها یکسان نبود، به عنوان یک نهاد از منابع مالی خوبی برخوردار بودند که باعث می‌شد از دربار استقلال داشته باشند.^۱ از سوی دیگر، مسئولیت سوادآموزی و آموزش افراد در جامعه به عهده روحانیون بود. به طور کلی امور حقوقی و قضایی را نیز روحانیون انجام می‌دادند. در کنار این موارد نهاد روحانیت از همبستگی

گروهی بالایی برخوردار بود. مساجد پایگاه مهمی برای روحانیون بود. مساجد که پذیرای خیل عظیمی از مردم برای اقامه نماز و ادای فریض دینی و برگزاری شادی‌ها و عزاداری‌های مذهبی بودند نقشی بسزا در استحکام رابطه توده‌های مردم با ایشان داشتند. نقش بسزای مذهب در شکل‌دهی به زندگی ایرانیان نیز بر نفوذ روحانیون در لایه‌های مختلف اجتماعی می‌افزود. اکثریت قریب به اتفاق جامعه ایران را شیعیان تشکیل می‌دادند. امر اجتهاد و تقلید از علمای مذهبی، به مثابه فریضه‌ای در آموزه‌های شیعی، حکم مراجع را حتی بالاتر از فرمان حکومتی قرار می‌داد. تمامی این امتیازها زمینه‌ساز نفوذ سیاسی روحانیون و تأثیرگذاری‌شان بر قدرت سیاسی بود. این نفوذ چشمگیر گاهی برخی دولتمردان را ترغیب به اقداماتی در راستای دور نگاه داشتن روحانیون از ساختار سیاسی می‌کرد، اما این اقدامات تنها بخشی از امتیازهای آن‌ها را از بین می‌برد یا کمرنگ می‌کرد، در حالی که سایر امتیازها همچنان به قوت خود باقی بود و به روحانیون این امکان را می‌داد که اثربخشی سیاسی خود را حفظ کنند. این اثربخشی ممکن بود به موجب عرفی شدن امور قضایی و حقوقی یا تأسیس مدارس به سبک جدید کمتر شود، اما به کلی ساقط نمی‌شد. پس نفوذ سیاسی ایشان، اگرچه نه با قوت ثابت، به میزان چشمگیری باقی می‌ماند.

از گروه‌های نافذ سیاسی دیگر می‌توان به حکام ایالات، خوانین روستاها و حکام منطقه‌ای و محلی اشاره کرد. حکام ایالات اغلب از بین خانواده قاجار، قبایل بزرگ و شاهزادگان تعیین می‌شدند. چنین امری باعث استحکام بیشتر حکومت قاجاریه می‌شد. این حکام در منطقه تحت فرمان خود همانند پادشاه حکومت می‌کردند. شکل کوچک‌تر درباری که در پایتخت مستقر بود، برای این حکام وجود داشت. آن‌ها به جمع‌آوری مالیات می‌پرداختند و به فروش مناصب مبادرت می‌ورزیدند و سهم چشمگیری از آن را برمی‌داشتند. خوانین روستاها و حکام منطقه‌ای و محلی نیز بر منطقه تحت نفوذ خود تسلط داشتند و نماینده سیاسی حکومت مرکزی در مناطق بودند. از وظایف دیگر این گروه‌ها برقراری نظم بود. البته در کنار این گروه‌های داخلی، قدرت‌های خارجی را نیز باید از عوامل تأثیرگذار بر پهنه سیاست ایران در این دوره به شمار آورد.

صحنه سیاست ایران از دیرباز محل رقابت قدرت‌های خارجی به‌ویژه انگلستان و روسیه بود و دخالت‌های این دو کشور همواره در تحولات این مرزوبوم نقش

عمده‌ای ایفا می‌کرد. نفوذ بیشتر هر یک از این کشورها منافع دیگری را با خطر مواجه می‌ساخت، بنابراین ایران به صحنه رقابت آن‌ها تبدیل شد. علاوه بر این ضعف حکومت مرکزی باعث پیرنگ‌تر شدن نقش این قدرت‌ها در عرصه سیاسی ایران می‌شد. اسناد سیاسی‌ای که از قرن سیزدهم ه.ش بر جای مانده مملو از مواردی است که در آن رهبران سیاسی ایران سعی دارند در مذاکرات با نمایندگان رسمی انگلیس یا روسیه موافقت آنان را با فلان خط‌مشی یا تصمیم سیاسی دولت جلب کنند.^۱ تکیه ایران بر نیروهای اقتصادی غرب، ضعف سیاسی و نظامی آن، تلاش دولت ایران در جلب نظر و موافقت غربی‌ها و حمایت دولت‌های انگلیس و روسیه از قاجاریه در مقابل قیام‌های مردمی، ایران را به کشوری با استقلال محدود تبدیل کرد. سیاست ایران در دوران قاجاریه غالباً نوعی سیاست در سایه بود و سیاست واقعی نه تنها در پشت صحنه، بلکه غالباً در ماورای دریاها تعیین می‌شد.^۲ نفوذ دوجانبه و گسترده انگلیس و روسیه در ایران دوران قاجار در تأخیر در اصلاحات و مدرن‌سازی مؤثر بود. اگر ایران مستعمره مستقیم یک قدرت بود، با وجود تمام جنبه‌های منفی حکومت و استیلای بیگانه، شاید تأثیرات مدرن‌سازی را بیشتر احساس می‌کرد.^۳ دخالت قدرت‌های خارجی و نقش منفی آن‌ها در سیاست و اقتصاد ایران، تصویری منفی از آن‌ها در اذهان عمومی به وجود آورده بود. این امر به‌خصوص در روسیه زمینه‌ساز جذب مهاجران ایرانی به فعالیت‌های انقلابی علیه دولت تزار می‌شد. در این زمان جنبش انقلابی و کارگری در روسیه فعال بود. مهاجران ایرانی تحت تأثیر ویرانی اقتصادی و اختناق سیاسی، در سطوح مختلف، از کارگران گرفته تا فعالان و نخبگان سیاسی به این کشور و به‌خصوص منطقه قفقاز کوچ کرده بودند. مهاجران که از یک سو دخالت‌های دولت تزار روسیه در ایران را می‌دیدند و از سوی دیگر با قرار گرفتن در این سرزمین تحت ظلم و ستم آن‌ها قرار می‌گرفتند، انگیزه لازم برای مبارزه با آن‌ها را می‌یافتند. همین امر یکی از دلایل مهم پیوستن ایرانیان مهاجر به جنبش انقلابی در روسیه و به‌ویژه منطقه قفقاز بود. شکل حکومتی ایران استبدادی و آمرانه بود و این استبداد و آمریت تا پایین‌ترین

۱. کدی، همان، ص ۶۹. ۲. همان، ص ۷۱.

۳. نیکی آر کدی، ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه (تهران: ققنوس، ۱۳۸۱)، ص ۱۵۷.

سطوح دولت امتداد و بازتاب می‌یافت.^۱ دولت با مفهوم وسیعی که امروزه در رژیم‌های دموکراسی وجود دارد در دوره حکومت قاجاریه نبود و اگر تشکیلاتی به نام دولت اداره امور کشور را در دست می‌گرفت، تنها برای حفظ ظاهر و در حقیقت در حکم سرپوشی بر روش سلطنت استبدادی مطلق پادشاهان قاجار و تقلیدی در ناقص و نارسا از تشکیلات دول اروپایی بود.^۲ در این دوره سازمان‌های جدیدی در نظام سیاسی کشور پا به عرصه وجود گذاشتند، اما این سازمان‌ها کارایی چندانی در راه توسعه سیاسی نداشتند. مثلاً در دوره ناصرالدین‌شاه دارالشورای کبری یا مجلس دربار با شرکت وزیران و شاهزادگان درجه اول و اعیان ظاهراً برای شور در مسائل مهم مملکتی و اظهارنظر تشکیل می‌شد، اما باطناً فقط مجری دستورهای شاه بود. طرح مسائل در شورا به صورتی بود که تمایل شاه به تصویب آن کاملاً نمودار و شورا مکلف بود آن را تصویب کند.^۳ وزارتخانه‌ها نیز چنین وضعیتی داشتند. تأسیس و افزایش تعداد وزارتخانه‌ها تأثیر ناچیزی در بهبود اداره کشور ایجاد کرد، زیرا این سازمان‌ها نه از استقلال کافی برخوردار بودند و نه بر اساس برنامه مدونی اداره می‌شدند.

با وقوع انقلاب مشروطه، ساختار سیاسی به پادشاهی مشروطه تغییر یافت و با تشکیل مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی امید بود که با محدود شدن قدرت پادشاه نسبت به گذشته ساختاری دموکرات‌تر به وجود آید. متمم قانون اساسی دربرگیرنده اصول نوعی نظام حکومتی پارلمانی بود که به مجلس برای محدود ساختن قدرت پادشاه امکان می‌داد.^۴ نظام سیاسی ایران در مسیر جدیدی گام می‌نهاد که با گذشته خود متفاوت بود. با وقوع انقلاب مشروطه شاهد باز شدن فضای سیاسی کشور و شکل‌گیری تحرکات اجتماعی گسترده‌ای از سوی نیروهای اجتماعی هستیم. اما این دوره که نوید فضای سیاسی مطلوبی با خود داشت به درازا نکشید و دوره افول سیاسی بر اثر درگیری‌های داخلی و فشارهای خارجی فرارسید. کشور در سال‌های پس از انقلاب به سرراشویی هرج‌ومرج غلتید. درگیری بین

۱. جان فوران، مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷)، ص ۲۱۴.

۲. شمیم، همان، صص ۳۴۲-۳۴۳.

۳. همان، ص ۳۶۶.

۴. آبراهامیان، همان، ص ۱۱۴.

نمایندگان مجلس و نیروهای آزادیخواه، جنگ‌های قومی و طایفه‌ای، شورش در ایالات و قیام‌های منطقه‌ای در کنار عوامل خارجی، از قبیل ورود نیروی نظامی بیگانه به کشور و مداخله کشورهای دیگر در امور داخلی زمینه‌ساز بحران شد. ضعف حکومت مرکزی در سامان بخشیدن به اوضاع راهی جز ظهور دولتی مقتدر پیش رو نمی‌گذاشت. بدین ترتیب فضای سیاسی برای ظهور رضاخان در مقام فرشته نجات مساعد شد. رضاخان با کودتای سال ۱۲۹۹ ه. ش به همراهی سید ضیاءالدین طباطبایی و حمایت انگلستان با رسیدن به مقام فرماندهی ارتش اولین قدم را جهت بسط قدرت خویش برداشت. رهبران کودتای ۱۲۹۹ ه. ش در عرصه داخلی، برنامه خود را مبارزه با انگل‌های مفت‌خور، تقسیم زمین‌های خالصه بین دهقانان، تأسیس مدارس، ساختن راه‌ها و راه‌آهن و جلوگیری از حق قضاوت کنسولی برای بیگانگان اعلام کرده بودند. اما نخستین و پرهزینه‌ترین تلاش‌های رضاخان معطوف به ایجاد ارتش ملی شد، که برای همیشه محور قدرت و برنامه‌های او باقی ماند.^۱ رضاخان توانست با کمک ارتش شورش‌ها را سرکوب کند. در این زمان که هرج و مرج گستره زیادی یافته بود، برقراری نظم و ایجاد دولت متمرکز دستاوردی بود که رضاخان عمده شهرتش را مرهون آن بود. اکنون جامعه ایران و حتی برخی از روشنفکران به این نتیجه رسیده بودند که وی فرشته نجات ایران خواهد بود. بدین ترتیب رضاخان بعد از نخست‌وزیری قدرتش را افزایش داد و توانست تاج پادشاهی بر سر نهد، اما حکومتی خودکامه‌تر از آنچه بسیاری امید داشتند شکل گرفت. تأسیس دولت پهلوی در ادامه جریان تاریخی مکرر ظهور دولتی قدرتمند در پی هرج و مرج ناشی از عصیان بود.^۲

بسیاری از صاحب‌نظران بر این اعتقادند که اگرچه حکومت پهلوی اول دستاوردهای مهمی در راه مدرنیزاسیون در ایران به همراه داشت، به لحاظ ساختاری ادامه حکومت‌های استبدادی پیشین بود. رضاخان که با ائتلاف برخی احزاب و روحانیون و با جلب نظر برخی روشنفکران و با گرفتن رأی مجلس به رضاشاه تبدیل شد، کم‌کم تغییر رویه داد و فضایی بسته در عرصه سیاسی ایران در این دوران به وجود

۱. کدی، ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان، ص ۱۴۳.

۲. همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار، چ سوم (تهران، مرکز، ۱۳۸۰)، ص ۳۰.

آورد. او که توانسته بود به شیوه‌ای قانونی به پادشاهی برسد، در دوره سلطنت خویش تمامی نهادهای دموکرات شکل گرفته بعد از انقلاب مشروطه را به انقیاد یا نابودی کشاند و فضای سیاسی نسبتاً باز شکل گرفته را با محدود ساختن فعالیت سیاسی افراد و نهادهای فعال اجتماعی-سیاسی به فضایی استبدادی تبدیل کرد.

با تمامی این اوصاف، ساختار سیاسی پی‌ریزی شده به دست وی دستاوردهای مثبتی هم داشت که فراخور جامعه ایران بود و زمینه‌های تحول آن را فراهم آورد. اما رفتار سیاسی رضاشاه در دوران حکومتش باعث می‌شد تا بسیاری از تحلیلگران در قضاوت خود نوعی نگاه قهرآمیز به این دستاوردها داشته باشند و آن‌ها را تحت الشعاع استبداد سیاسی وی تحلیل کنند، چنانکه در بسیاری از آثار ایشان این نکات مثبت یادآوری می‌شوند، اما تحت تأثیر روش حکومتی وی منتقدانه بررسی می‌شوند. مثلاً فوران اقدامات رضاشاه را فرایند تجددخواهی نظامی به رهبری دولت می‌نامد و اعتقاد دارد سمت و سوی این اقدامات و نحوه طراحی و اجرای آن‌ها به گونه‌ای است که نامگذاری عنوان استبداد نظامی را توجیه می‌کند.^۱ تحلیلگران دیگر نیز همچون فوران هر یک از ظن خود چنین برخوردهی با این اقدامات و لو مثبت داشته‌اند.

رضاشاه در کنار تحولات درخور توجهی که در زمینه آموزش و پرورش، آموزش عالی، بانکداری، راهسازی و راه‌آهن، تلگراف و شبکه تلفنی، بهداشت و صنعت به وجود آورد و علی‌رغم ایجاد حکومت مرکزی قدرتمند و نظام اداری کارآمدتر از گذشته، اصلاحاتی را آغاز کرد که برخی تاریخ‌نگاران به آن لقب تجددآمرانه دادند. بسیاری که در اوضاع پرآشوب بعد از سال‌های مشروطه، عنصری مانند وی را فرشته نجات ایران برای برون‌رفت از اوضاع نابسامان آن روزهای جامعه ایران می‌دانستند، در این زمینه متفق‌القول شدند که جامعه مدنی که بعد از انقلاب مشروطه کمی جان یافته بود، در سراسیمگی افول قرار گرفته است. او که توانسته بود ایران را با استفاده از قدرت خویش از هرج و مرج رهایی بخشد، اکنون این قدرت را صرف انقیاد فضای سیاسی کشور کرده بود.

رضاشاه در دوره سلطنت خویش نظام سیاسی جدیدی در ایران پایه‌گذاری کرد.

آبراهامیان بر این اعتقاد است که او پس از رسیدن به سلطنت، با ایجاد و تقویت سه پایه نگهبانان، یعنی ارتش جدید، بوروکراسی دولتی و پشتیبانی دربار، برای تثبیت قدرت خود گام برداشت. به نظر او، برای نخستین بار پس از حکومت صفوی، دولت می‌توانست به واسطه سه ابزار مناسب نهاد‌های حکومتی یعنی قانون و زور و سلطه جامعه را کنترل کند.^۱ فوران نیز رژیم رضاشاه را استبداد نظامی می‌داند.^۲ سیروس غنی درباره خصوصیات شخصی رضاشاه بر این اعتقاد است که او به اقتضای تربیت و تجربه و خلق و خو، مردی مستبد و خودرأی بود.^۳ کدی اعتقاد دارد با آن‌که چنین مدرن‌سازی سریعی برای گروه‌های اجتماعی سود و زیان‌های متقابلی به همراه می‌آورد، به سختی می‌شد رضاشاه را اصلاحگری نمونه به شمار آورد، چراکه حرص او به گردآوری زمین و پول، خشونت و بی‌رحمی همیشگی‌اش در قبال مخالفان، ایلات و بدرفتاری با متحدانش و بی‌حرمتی به آن‌ها خلاف این را نشان می‌دهد.^۴ در این اظهارنظرها به راحتی می‌توان دریافت که منش سیاسی رضاشاه چگونه بر تحولات عظیمی که به منظور مدرنیزاسیون ایران به وجود آورده بود سایه افکنده است. کاتوزیان استبداد، ناسیونالیسم و شبه‌مدرنیسم را سه جنبه حکومت رضاشاه می‌داند و نیز معتقد است که مهم‌ترین جنبه در این بین حکومت استبدادی است، زیرا اگر آن نبود جنبه‌های دیگر آثار مثبت بیشتر و آثار منفی کمتری بر جای می‌گذاشت.

به طور کلی رابطه یکجانبه و آمرانه مهم‌ترین خصوصیت ساختار سیاسی این دوره بود. رضاشاه حتی در اصلاحات خود و اقداماتی که به منظور توسعه انجام داد، این رابطه آمرانه را تداوم بخشید. او در اقداماتش در زمینه سکولاریسم، مبارزه با قبیله‌گرایی، ترویج ناسیونالیسم، توسعه بوروکراسی، مدرنیزاسیون و نوسازی هم چنین شیوه‌ای را دنبال کرد و میزان بالایی از نارضایتی اجتماعی را موجب گردید. اصلاح سازماندهی سیاسی و اداری و حتی ساختار اقتصادی از دستاوردهای این دوره بود، اما چنین دولت مقتدری به این میزان از اقتدار نیاز نداشت. آنچه به کشور و

۱. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۱۶۹. ۲. فوران، همان، ص ۳۳۰.

۳. سیروس غنی، ایران: برآمدن رضاخان و برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمه حسن کامشاد (تهران: نیلوفر، ۱۳۸۵)، ص ۴۲۱.

۴. کدی، ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان، ص ۱۵۲.

به خصوص جامعه مدنی و حتی خود رضاشاه آسیب می‌رساند همین امر بود. نارضایتی توده‌های مردم از جمله ایلات و عشایر که ضربات جدی به آن‌ها وارد شد، افشار مذهبی جامعه، بخشی از تجار و کارگران و به طور کلی تمامی طبقات اجتماعی آسیب‌دیده و حتی روشنفکران و تحصیلکرده‌ها و فعالان سیاسی که تحت فشار حکومت قرار می‌گرفتند، پایگاه اجتماعی حکومت را روز به روز تضعیف می‌کرد و در حالی که کشور گام در راه توسعه نهاده بود، نوعی بدبینی حاصل از منش سیاسی را سبب می‌گردید.

نگاهی به دگرگونی‌های اجتماعی ایران در سده‌های

سیزدهم و چهاردهم ه. ش

آنچه در خصوص اوضاع اجتماعی جامعه ایران در دوران قاجار حایز اهمیت است دگرگونی‌ها و تحولات عمده‌ای است که به مرور و تحت شرایط آن روز کشور در لایه‌ها و طبقات اجتماعی این روزگار رخ می‌نماید و جامعه را به سمت و سویی متفاوت با گذشته خویش رهنمون می‌سازد. در واقع جامعه ایران در قرن سیزدهم ه. ش رفته‌رفته از خصایص جدیدی برخوردار می‌شود که صورت‌بندی تازه‌ای را به نمایش می‌گذارد و نماینده آغاز دوره گذار از جامعه‌ای سنتی به جامعه‌ای شبه‌مدرن می‌شود. در این دوره شاهد شکل‌گیری نیروهای جدید اجتماعی و تغییرات ذهنی و عینی در جامعه‌ایم. بالا رفتن میزان آگاهی‌های اجتماعی سطح توقع جامعه را افزایش می‌دهد و موجب ظهور کنش‌های متناسب با آن می‌شود که تبلور آن را در تحولات شکل‌گرفته در این دوره می‌توان دید. بنابراین از یک سو شاهد تغییرات کمی در بافت اجتماعی جامعه ایرانی هستیم و از سوی دیگر همزمان با ظهور و شکل‌گیری نیروهای اجتماعی جدید و در کلیت آن با افزایش میزان آگاهی‌های اجتماعی با تغییرات کیفی روبه‌رو می‌شویم.

بررسی تحولات جمعیتی از دو حیث کمی و کیفی در این دوره به خوبی دگرگونی‌های جامعه ایران را نشان می‌دهد. درباره شمار جمعیت آمار دقیقی در دست نیست و هر جایی که آماری ارائه شده تقریبی است، اما به نظر می‌رسد جمعیت رفته‌رفته رو به فزونی نهاده است. اما این افزایش آهنگ رشد یکسانی نداشته است و شمار آن در دوره‌های رونق یا دوره‌هایی که کشور با قحطی،

بیماری‌های کشنده یا از دست دادن بخشی از سرزمین مواجه بوده تغییر کرده است. بنابراین رشد جمعیت ثابت و سریع نبوده، اما در طول زمان ادامه یافته است. به نظر می‌رسد جمعیت شهری نسبت به اوایل قرن سیزدهم ه.ش، در اواخر همین قرن و اوایل قرن چهاردهم ه.ش دو برابر شده و جمعیت ایلی در مقایسه با کل جمعیت نسبت به قبل کاهش نیم برابری داشته است. قبایل کوچ‌نشین در ابتدای قرن سیزدهم ه.ش حدود نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند که این رقم تا اواخر قرن به مرز یک چهارم رسید.^۱ میزان جمعیت کشاورزان یکجانشین هم کم و بیش ثابت باقی ماند. افزایش جمعیت شهرنشینان خود عاملی تأثیرگذار در تحولات فکری جامعه بود. گسترش شهرنشینی تحولی کمی بود که باعث ایجاد تحول کیفی در ایران عصر قاجار گردید. طبقات مختلف جامعه شهری نسبت به روستاییان کوچ‌نشین و یکجانشین به لحاظ آگاهی‌های اجتماعی-سیاسی در وضعیت مطلوب‌تری قرار داشتند. تمدن شهری امکان بیشتری برای فراگیری سواد و تحصیلات عالی فراهم می‌ساخت. پیش‌زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ... باعث می‌شد جمعیت شهری نسبت به روستاییان به لحاظ کیفی در سطح بالاتری باشد. بنابراین گسترش شهرنشینی به معنای بهبود وضعیت کیفی جمعیت بود و همین امر یکی از عوامل دگرگونی جامعه ایران در دوران قاجار بود.

اما با وجود این، تا حدود اواخر قرن سیزدهم ه.ش، جامعه ایران عمدتاً روستایی و غیرمتمركز بود. اکثریت افراد جامعه در این دوره بی‌سواد بودند و امکان فراگیری سواد فارسی نیز محدود بود. ایران که خود روزی یکی از پلایه‌داران تولید علم در جهان بود، در قرن سیزدهم ه.ش با علوم بیگانه مانده بود.^۲ ساختار اجتماعی نیز ساختاری مذهبی و سنتی بود و اکثریت جامعه تابع تفکرات مذهبی بودند. جامعه ایران عمدتاً مردسالار و روابط حتی در سطح خانواده از بالا به پایین و یکجانبه بود. آزادی‌های اجتماعی و سیاسی محدود بود و اکثریت مردم جزو طبقات محکوم محسوب می‌شدند. در این بین مردان وضعیتی بهتر از زنان داشتند. زنان معمولاً در خانه کار می‌کردند و ارتباط چندانی با محیط بیرون از خانه نداشتند.

۱. کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ص ۵۳.

۲. برای اطلاع بیشتر در زمینه علل عقب‌ماندگی ایران ر.ک به صادق زیباکلام، ما چگونه ما شدیم، ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران (تهران: روزنه، ۱۳۷۷).

آن‌ها حتی در خانه نیز تابع شوهران خود بودند. البته شرایط برای همه زنان یکسان نبود. زنان روستایی و عشایر یا زنان کارگر که امکان بیشتری برای کار در بیرون خانه داشتند از محدودیت کمتری نسبت به زنان شهری برخوردار بودند. در بین زنان شهری نیز آن دسته که متعلق به طبقات بالای اجتماع بودند آزادی بیشتری داشتند. اما در اغلب موارد فعالیت اجتماعی منحصر به مردان بود و زنان چه در آموختن سواد و چه در تحرکات اجتماعی محدودیت بیشتری نسبت به مردان داشتند. با وجود این، آزادی‌های مدنی برای مردان نیز اندک بود.

به طور کلی طبقات اجتماعی آن روزگار ایران را می‌توان در دو گروه طبقات حاکم و محکوم قرار داد و همان‌طور که گفتیم اکثریت جامعه را باید جزو طبقات محکوم دانست. در رأس جامعه دولت قرار داشت که شخص شاه سمبل آن به شمار می‌رفت و از قدرت مطلق و بی‌چون و چرایی برخوردار بود. امکان ارتباط متقابل میان دولت و گروه‌های اجتماعی‌ای که از قدرت کافی برای به مبارزه طلبیدن دولت برخوردار نبودند بسیار اندک بود و هیچ‌گونه زمینه‌ی ارتباطی میان این دو وجود نداشت. در ایران این دوره، طبقات به دولت وابسته بودند و هرچه طبقه اجتماعی جایگاه والاتری داشت، وابستگی‌اش به دولت بیشتر بود. نقش دولت کارکردی بود و طبقات اجتماعی صوری و متغیر بودند. در ایران هیچ قانونی که مشخص‌کننده چگونگی روابط بین دولت و جامعه باشد وجود نداشت و مشروعیت دولت ریشه در قانون، سنت و حقوق اجتماعی و سیاسی نداشت.^۱ دولت ایران دولتی اقتدارطلب بود که مشروعیتش را از جامعه نمی‌گرفت و همین امر نشان‌دهنده رابطه یکجانبه دولت با جامعه و عدم رشد جامعه مدنی بود. نظام سیاسی استبدادی ایران یکی از دلایل ضعف جامعه مدنی بود. اروپاییان سده نوزدهم م/سیزدهم ه.ش دولت قاجار را نمونه ساده‌ای از استبداد شرقی دوران باستان می‌دانستند، ولی در واقع این دولت نسخه ناقصی از دولت‌های مطلقه بود. سیاحان اروپایی بر این نظر بودند که دولت قاجار به دلیل داشتن قدرت مطلق بر جامعه تسلط دارد، اما در حقیقت، سلطه دولت بر جامعه نه به دلیل قدرتمندی‌اش، بلکه ناشی از ناتوانی چشمگیر جامعه بود.^۲

۱. همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، صص ۱۰-۱۲. ۲. آبراهامیان، همان، ص ۶۱.

صادق زیباکلام در پاسخ به این سؤال که قاجارها که نه کشورداری می‌کردند و نه به فکر عمران و آبادانی بودند، نه صفات شخصی خوبی داشتند، نه از ارتش و نظمیه مرتبی و نه از ماشین اجرایی کارا و اقتصاد توانمندی برخوردار بودند، نه محبوبیت سیاسی داشتند، نه کاریزما یا حتی وجهه دینی، چگونه توانستند نزدیک به یک قرن و اندی حکومت کنند، یکی از عوامل اصلی را مربوط به ضعف جامعه ایران می‌داند. وی ضمن این‌که ایران آن روز را روستایی بزرگ توصیف می‌کند، معتقد است که جامعه ایران جامعه‌ای بسیار ساده بود. ایران آن روز جامعه‌ای پیچیده، دارای طبقات و لایه‌های متضاد و رو به گسترش سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نبود. نه احزابی بودند که به رقابت برخیزند و نه گروه‌های فشار که بر عملکرد حکومت تأثیر بگذارند، نه مطبوعاتی که اعمال حکومت را به نقد بکشند، نه مجلسی که در آن نمایندگان ملت از حکومت حساب‌کشی کنند و نه چهارچوبه قانونی که بر اختیارات و خواسته‌های حکومت دهنه بزند و در یک کلام حکومت بر جامعه ایران آن روز چندان پیچیده و طاقت‌فرسا نبود.^۱

اما دگرگونی در بافت اجتماعی جامعه ایران رفته‌رفته باعث تغییر اوضاع شد. اگرچه جامعه ایران هنوز عمدتاً روستایی بود، افزایش جمعیت شهرها در تحولات فکری بی‌تأثیر نبود. در طول سده نوزدهم بخش کوچک سرمایه‌داری و طبقه کارگر بومی وابسته به آن به وجود آمد. این کارگران هنوز طبقه کوچکی را تشکیل می‌دادند و جزو طبقات تحت سلطه جامعه محسوب می‌شدند. در آستانه قرن چهاردهم در ایران تقریباً هیچ نشانه‌ای از طبقه کارگر صنعتی به مفهوم امروزی آن وجود نداشت، لیکن در شهرها صنایع دستی از نوع مؤسسات کارگاهی وجود داشت که در آن‌ها صدها کارگر مشغول به کار بودند.^۲ آنچه در این دوره حایز اهمیت است آن‌که این کارگران از گستره، انسجام و آگاهی لازم برای تشکیل سازمان‌های کارگری یا فعالیت در این زمینه برخوردار نبودند. تنها در اوایل قرن چهاردهم ه. ش بود که نخستین فعالیت‌های کارگری آغاز شد و اتحادیه‌ها و سازمان‌های مربوط به آن شکل گرفت.

۱. صادق زیباکلام، سنت و مدرنیته، ریشه‌یابی علل ناکامی اصلاحات و نوسازی سیاسی در ایران عصر قاجار (تهران: روزنه، ۱۳۷۸)، صص ۷۷-۷۸.

۲. گ. س. آرتونیان، انقلاب ایران و بلشویک‌های ماورای قفقاز، ترجمه محمد نایب‌پور (تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۵)، ص ۴۰.

در این دوره شاهد ظهور روشنفکران در بافت اجتماعی ایرانیم. آنچه در دگرگونی ساختار اجتماعی ایران در این دوره حایز اهمیت است، شکل‌گیری طبقه متوسط جدیدی در بافت شهری جامعه به نام روشنفکران است. روشنفکران که در ابتدا به صورت یک قشر اجتماعی ظهور کردند، بعدها به یکی از طبقات اجتماعی تبدیل شدند و تأثیرات چشمگیری بر آگاهی‌های اجتماعی-سیاسی گذاشتند. علاوه بر این، طبقات اجتماعی قدیم نیز به لحاظ فکری متحول شدند.

دوره جنگ‌های ایران و روسیه به نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران بدل شد. روس‌ها که به تجهیزات جدید نظامی مجهز بودند توانستند نیروی نظامی ضعیف ایران را شکست دهند. در پی این شکست‌ها بود که معاهده‌های گلستان و ترکمن‌چای به ایران تحمیل و زمینه‌های نفوذ روسیه فراهم شد. به موازات این قراردادهای انگلستان نیز که نگران بود با نفوذ روسیه در این سرزمین به‌مثابه حایل هندوستان منافعتش به خطر افتد، شروع به گرفتن امتیاز از شاهان قاجار کرد. شکست ایران و متعاقب آن نفوذ قدرت‌های خارجی برخی اصلاحگران حکومتی را به فکر جبران عقب‌افتادگی کشور نسبت به غرب انداخت. گسترده‌تر شدن این اصلاحات باعث تغییر در بافت اجتماعی شد و جامعه را به سمت پیشرفت بیشتر در برخی زمینه‌ها سوق داد. اولین گام برای اصلاحات را عباس میرزا برداشت. او که به ضعف سپاه ایران به‌خصوص در پی شکست از روسیه واقف بود، تلاش کرد نخستین اقدامات را در زمینه تقویت نیروی نظامی انجام دهد، بنابراین در آذربایجان که خود والیگری آن را بر عهده داشت هسته نظامی جدیدی بنیان نهاد که به سلاح‌های جدید مجهز بودند و لباس متحدالشکلی بر تن می‌کردند و تحت آموزش افسران اروپایی قرار داشتند. او همچنین برای تجهیز نیروی نظامی جدید کارخانه توپ و تفنگ‌سازی در تبریز تأسیس کرد. اعزام اولین گروه از محصلان ایرانی به اروپا برای فراگیری علوم جدید از دیگر اقدامات عباس میرزا بود. اصلاحگر دیگر امیرکبیر بود. او اصلاحات در زمینه تقویت بنیه نظامی را ادامه داد و برای تأمین نیازمندی‌های ارتش اقدام به تأسیس کارخانه‌های اسلحه‌سازی در برخی ایالات کرد.^۱ او دارالفنون، اولین مدرسه به سبک جدید، را بنیان نهاد که در آن رشته‌های

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک به: فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران (تهران: خوارزمی، ۱۳۷۸)، صص ۲۸۶-۳۰۶.

گوناگونی تدریس می‌شد و همین امر زمینه بسط بیشتر علوم جدید را فراهم ساخت. از دیگر اقدامات امیرکبیر بنای انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه، رونق بخشیدن به صنعت ترجمه و نشر کتاب که از دوره عباس میرزا آغاز گردیده بود و احداث کارخانه‌های صنعتی بود.^۱ گرچه ناصرالدین شاه با از میان برداشتن امیرکبیر برنامه نوسازی را کنار گذاشت، به هیچ روی نتوانست جلوی روند کلی نوسازی را بگیرد. سفر او به اروپا و آشنایی نزدیکش با غرب در این روند بی‌تأثیر نبود. برخی از اصلاحات این دوره به دست سپهسالار صدراعظم ناصرالدین شاه انجام شد.

در پی این اصلاحات که از زمان عباس میرزا آغاز گردید و به‌خصوص تأسیس مراکز آموزشی به سبک غربی و اعزام محصلان ایرانی به غرب و تماس بیشتر ایرانیان با تمدن غربی از طرق گوناگون، زمینه‌های بسط اندیشه‌های متجددانه، که در مقابل ساختار سنتی جامعه ایران در عرصه‌های مختلف قرار می‌گرفت، فراهم شد. اگرچه هنوز عده معدودی امکان آشنایی با علوم جدید را داشتند، همین امر در بیداری فکری جامعه تأثیرگذار شد. مفاهیم جدیدی به ادبیات سیاسی ایران وارد و زمینه ظهور فکری به نام روشنفکر ایجاد شد. رفته‌رفته اندیشه‌های جدید در لایه‌های مختلف جامعه ایران بسط یافت و آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی روبه‌فزونی نهاد. تشکیل نهادهای اجتماعی فعال که خواهان ایجاد تغییر در ساختارهای مختلف جامعه بودند روز به روز افزایش یافت و اندیشه ایجاد دولت مشروطه مطرح شد. فریدون آدمیت اقدامات صورت‌گرفته در این دوره را زمینه‌ای برای تحول فکری و اجتماعی در ایران می‌داند. او معتقد است که در این دوره اعتقاد به علم کلاسیک در هم شکست، در قلمرو فلسفه و علم و سیاست مفاهیم جدید غربی شناخته و در بطلان آرای مدرسه و نفی سنت حکومت آشکارا سخن رانده شد.^۲ بنابراین اصلاحات ایجاد تحولات ذهنی در جامعه را سرعت بخشید و به تغییرات کیفی در بافت اجتماعی منجر شد.

همان‌گونه که گفتیم، تماس با غرب از طریق تحول در نهادهای آموزشی، رونق صنعت ترجمه، اعزام به خارج، ورود تفکرات نو و آشنایی با علوم جدید باعث

۱. آدمیت، همان، صص ۳۵۳-۴۰۱.

۲. فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار (تهران: خوارزمی، ۱۳۸۵)، ص ۱۴.